

بازخوانی دیدگاه فخر رازی درباره مشروعیت اطاعت از اولی الامر

فتح الله نجارزادگان*

چکیده:

از نظر شیعه، اولی الامر منحصر در امامان معصوم و عترت پیامبر(ص) است. مشروعیت اطاعت از آنان به دلیل نصب و اطلاق این اطاعت نیز به دلیل عصمت ایشان است. تمام علمای اهل تسنن به جز فخر رازی، اولی الامر را معنای عام (بدون انحصار در افرادی خاص) یا مصادیق متعدد می‌شناسند و برای مشروعیت اطاعت از آنان، قیید «عدم معصیت» را لحاظ می‌کنند که این نظریه با چند اشکال مواجه است. فخر رازی اولی الامر را شورای اهل حل و عقد می‌داند و بر اطلاق اطاعت از ایشان تأکید می‌ورزد. وی عصمت شورای اهل حل و عقد را مبنای مشروعیت اطاعت مطلق از آنان برمی‌شمرد. دیدگاه فخر رازی نیز دارای اشکال‌های متعدد و نوعی تناقض است، او که همانند شیعه به عصمت اولی الامر معتقد است، بر دیدگاه شیعه مناقشه‌هایی دارد تا از رهگذر آنها از نظریه خود دفاع کند؛ لیکن این مناقشه‌ها تام نیست و قابل نقد رفع است.

واژگان کلیدی: اولی الامر، اهل حل و عقد، شورا، فخر رازی، مشروعیت اطاعت.

* دانشیار گروه معارف دانشگاه تهران.

تاریخ تأیید: ۸۷/۲/۸

تاریخ دریافت: ۸۷/۱۲/۴

طرح مسأله

قرآن در آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (نساء/۵۹) به اطاعت از اولی الامر فرمان می‌دهد؛ تعبیر اولی الامر در این آیه به چه معناست؟ مبنای کلامی فخر رازی درباره مشروعیت اطاعت از اولی الامر چیست؟ آیا مراد از اولی الامر در این آیه، افراد خاص هستند و آیا این اطاعت مطلق، که ظاهر آیه بر آن دلالت دارد، به اطلاقش باقی است؟ در این صورت، عصمت اولی الامر به لحاظ کلامی چگونه احراز می‌شود و فخر رازی تا چه اندازه در این زمینه راه صواب را پیموده است؟

مروری در دیدگاه شیعه و اهل تسنن درباره اولی الامر

۱. دیدگاه شیعه

مراد از اولی الامر در نگاه قرآن پژوهان شیعی بنابر قرآن و شواهد درونی آیه پیش گفته و آیات دیگر قرآن و نیز تفسیری که از پیامبر خدا(ص) و ائمه(ع) رسیده است، تنها امامان معصوم هستند که در این آیه، اطاعتشان هم‌ردیف اطاعت خدا و رسول او به صورت مطلق آمده است و از عصمت آنان حکایت دارد. مشروعیت اطاعت از آنان نیز همانند رسول خدا به دلیل نصب ایشان از ناحیه حق تعالی و عصمت آنان است. اگر اولی الامر معصوم نباشند، نمی‌توان به اطلاق اطاعت از آنان ملتزم شد و ابعاد و آثار اطاعت خدا و پیامبر را در مورد آنان جاری ساخت.

احادیث شیعه درباره معنای اولی الامر، متواتر اجمالی و برخی با سند صحیح هستند. (ر.ک: کلینی، ۱۳۸۸: ۱/۲۸۹ ح ۴ و ۶؛ ابن‌عقده، ۱۴۲۱: ۱۹۸ ح ۳۱؛ حموئی جوینی، ۱۴۱۵: ۱/۳۱۴ ح ۲۵۰) پیام این احادیث، هم‌سو با حکم عقل است که اطاعت از غیر خدا را به نحو مطلق قبیح می‌شمرد؛ جز آنکه عصمت آن فرد ثابت شده باشد. این احادیث با ظاهر دلالت آیه قرآن که اطاعت اولی الامر را مطلق

دانسته، موافق است و در پی آن، عصمت و مشروعیت اطاعت را برای آنان اثبات می‌کند. از این رو این احادیث تلقی به قبول می‌شوند.

با آنکه احادیث شیعه درباره این آیه متنوع هستند، هیچ تعارضی میان آنها نیست. این احادیث، اولی الامر را از زوایای گوناگون معرفی نموده و آنان را تنها بر ائمه معصوم(ع) تطبیق کرده است و در عین شمول پیام‌های اساسی و نکات ارزشمند، دامنه بحث را با آیات دیگر قرآن پیوند داده است. (ر.ک: کلینی، همان: ۱/ ۲۷۶ ح ۱؛ عیاشی، بی‌تا: ۱/۴۰۳ ح ۱۵۴ و ۱۶۹؛ ابن‌بابویه قمی، ۱۴۰۵: ۱/۲۵۳ ح ۳؛ همو، بی‌تا: ۱/۱۲۳ ح ۱۱؛ همو، ۱۳۷۰: ۱/۱۲۳۰؛ همو، ۱۳۶۱: ۲۷۶؛ طوسی، ۱۴۱۴: ۱۲۱ ح ۱۸۸؛ اهوازی، ۱۳۹۹: ۱/۱۰۴ ح ۱۲۸۶؛ تقفی، ۱۴۰۷: ۱/۱۹۶؛ طبرسی، ۱۴۱۳: ۲/۳۷۰)

۲. دیدگاه اهل تسنن

اقوال اهل تسنن در تفسیر اولی الامر متنوع است. حاکمان بر حق (زمخشری، بی‌تا: ۱/۵۲۴) عالمان (منسوب به مالک بن انس ر.ک: قرطبی، ۱۳۸۷: ۱۵/۲۶۰) امیران و عالمان (ابن کثیر، ۱۴۰۲: ۱/۵۱۸) صاحبان ولایت شرعی (قرطبی، همان: ۱۵/۱۲۶۰؛ شوکانی، بی‌تا: ۱/۴۸۱؛ آلوسی، ۱۴۱۷: ۱/۹۴) و... از جمله مصادیق اولی الامر در پندار ایشان است. از این رو تمام اهل سنت به جز فخر رازی - که قول وی پس از این خواهد آمد - مشروعیت اطاعت از اولی الامر در این آیه را مشروط به اطاعت از خدا و عدم معصیت او می‌دانند؛ چون برخلاف دیدگاه شیعه، اولی الامر را بر افرادی خاص (معصومان) تطبیق نمی‌کنند.

اهل سنت در ذیل این آیه، روایات متعدد و احادیث صحیحی بر مبنای خودشان از رسول خدا(ص) و نیز صحابه و تابعین نقل می‌کنند که مضمون همه آنها این است: «اطاعت مخلوق در جایی که معصیت خالق است، روا نیست.» (سیوطی، ۱۹۸۳: ۲/۵۷۴ - ۵۷۸) ابن کثیر حدیث «لا طاعة لمخلوق فی معصية الخالق» را صحیح می‌داند. (ر.ک: همان: ۱/۵۱۸) این آموزه، مبنای فقه سیاسی

اهل سنت در مشروعیت اطاعت از اولی الامر است. با وجود این، هیچ حدیثی در کتب اهل سنت از پیامبر خدا(ص) به چشم نمی خورد که خصوصاً اطاعت اولی الامر در این آیه را مقید و مشروط کند؛ بلکه چنین حدیثی از صحابه یا تابعین نیز نقل نشده است تا بتوان به واسطه آن، این دو دسته روایت (روایات مبتنی معنای اولی الامر و اطاعت از آنان و روایاتی که اطاعت را به عدم معصیت

مشروط می کند) را پیوند داد.

به نظر می رسد نخستین کسی که این دو دسته احادیث را با یکدیگر جمع کرده و کوشیده است اولی الامر را براساس این پیوند تفسیر کند، ابن جریر طبری (م. ۳۰۳ ق) است. وی ضمن توسعه معنای اولی الامر به حاکمان و والیان به کمک احادیث مشروط به عدم معصیت می نویسد:

قول درست تر (درباره معنای اولی الامر) سخن کسی است که می گوید: مراد از اولی الامر، فرماندهان و حاکمانند؛ چون اخبار صحیح از رسول خدا(ص) نقل شده که در آن به اطاعت پیشوایان و فرماندهان در جایی که به اطاعت خدا امر کنند و برای مسلمین مصلحت باشد، دستور داده است. (۱۴۰۸: ۱۵۰/۴)

آن گاه از ابوهریره روایتی را نقل می کند که در آن از قول پیامبر(ص) می گوید: «پس از من، حاکمانی امور شما را به دست خواهند گرفت... پس آنان را در آنچه موافق حق بود، اطاعت کنید و سخنشان را بشنوید.» (همان)

طبری روایات دیگری در این زمینه از رسول خدا درباره امر به اطاعت جز در معصیت خدا نقل کرده است. (همان)

آنچه در اینجا دشوار می نماید، چند امر است؛ یکی اینکه دلیلی بر این پیوند وجود ندارد. چون اولی الامر در احادیث اهل سنت، لااقل در عصر صحابه، به حاکمان و سلاطین تفسیر نمی شد؛ بلکه به تدریج در اعصار بعدی در بین اهل سنت

طرفدارانی یافت و سپس با احادیث دیگر درباره کیفیت اطاعت - از جمله مشروط کردن آن به عدم معصیت - پیوند خورد؛ علاوه بر آنکه گفتیم در کتب اهل سنت، حدیثی از رسول خدا و حتی از صحابه به چشم نمی خورد که در خصوص تبیین معنای اولی الامر در این آیه، آن را به حاکمان و سلاطین تفسیر کند و اطاعتشان را به مواردی مقید کند که موجب معصیت خدا نشود.

نکته دوم اینکه، اجزای این نظریه در مقام عمل به دلیل عدم امکان کشف اطاعت یا معصیت خدا در حکم حاکمان یا عالمانی که از آنان استفتا می کنند، غیر ممکن است. به طور نمونه، در جایی که حاکم به جای فرمان صلح، به جنگ فرمان می دهد، آیا این فرمان وی اطاعت خداست یا معصیت و او اگر از فقها استفتا کنند، باز این پرسش پابرجاست که آیا فتوای فقیه در این مورد، اطاعت از خدا می باشد یا معصیت او؟ چه کسی عهده دار تشخیص در این موارد است؟

اشکال آخر اینکه، اگر مراد از اولی الامر، عالمان و فقیهان باشند، خطاب «فرمان تنازعت می شی» در آیه بعد، متوجه اولی الامر خواهد بود؛ یعنی در این فرض، قرآن به عالمان دستور می دهد نزاع خود را با ارجاع به کتاب خدا و رسول او حل کنید؛ چون عالمان و فقیهان، اطاعتی مستقل از خدا و رسول ندارند و امکان اشتباه و اختلاف آنها در فهم از کتاب و سنت نیز وجود دارد. در صورتی که ظاهر خطاب در آیه به فرمان برداران یا همان مؤمنان و افراد جامعه است. همان افرادی که خطاب «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول...» در صدر آیه متوجه آنهاست. به همین رو به نظر می آید اشکال های فخر رازی بر دیدگاه مشهور اهل تسنن وارد باشد.

۳. بررسی دیدگاه فخر رازی

فخر رازی افزون بر نقد دیدگاه شیعه - که پس از این خواهد آمد - بر دیدگاه های اهل سنت درباره اصطلاح شناسی اولی الامر و شیوه اطاعت از آنان چند اشکال را

بدین شرح مطرح کرده است:

اولاً، اگر مراد از اولی الامر، حاکمان و سلاطین باشد و اطاعت آنان در جایی واجب شود که دلیلی بر حق و صواب بودن اوامرشان در دست باشد، این دلیل چیزی جز کتاب و سنت نیست و در این صورت اطاعت از ایشان جدای از

اطاعت کتاب خدا و سنت رسول نخواهد بود؛ درحالی که اطاعت اولی الامر در آیه، مستقل از آن دو اطاعت است... پس باید اطاعت اولی الامر را در جایی فرض کرد که موجب اطاعت خدا و رسول نشود.

ثانیاً، دخالت شرط در اطاعت اولی الامر خلاف ظاهر آیه است. [به دلیل آنکه اطاعت آنان با اطاعت رسول با یک خطاب «اطیعوا» آمده است و همان طور که گفتیم، اطاعت رسول هیچ قیدی ندارد. به همین دلیل، اطاعت اولی الامر نیز اصطلاحاً، آبی از تقیید است.]

ثالثاً، اعمال امرای و سلاطین، متوقف بر فتاوی فقهاست و اطاعت از آنان در واقع اطاعت از امرای سلاطین، یعنی همان فقهاست. (۱۴۱۱: ۱۰ / ۱۴۵ و ۱۴۶)

فخر رازی به دلیل همین اشکالها بر دیدگاه اهل سنت، قول دیگری را در این باره مطرح می کند و اولی الامر را اصحاب اجماع از شورای اهل حل و عقد می داند؛ این قول در میان اهل سنت پیش از وی نیز مطرح بوده است. مثلاً شیخ طوسی می نویسد: «برخی به استناد به این آیه، اجماع را حجت می دانند.» (۱۴۰۲: ۳ / ۲۳۷؛ ر.ک: طبرسی، ۱۴۰۶: ۱۳ / ۱۰۱) لیکن رازی به آن توجه ویژه کرده و با تبیین کلامی از شیوه مشروعیت در اطاعت از ایشان، آن را مدلل ساخته است. وی می گوید:

خداوند تعالی بر اطاعت اولی الامر بدون هیچ قید و شرطی دستور داده است و هر که را خداوند بدین صورت به اطاعتش امر کند، به طور قطع مصون از

خطاست. بنابراین اولی الامر باید از خطا مصون باشند... و چون در این زمان، معرفت امام معصوم و دسترسی به وی امکان پذیر نیست، بنابراین مراد حق تعالی مصداق دیگری از معصوم که اجماع اهل حل و عقد از امت است، می باشد و این بدین معناست که اجماع اهل حل و عقد، حجت خواهد بود. (۱۴۱۱: ۱۰ / ۱۴۵ و ۱۴۶)

وی سپس درباره اقوال دیگر، مناقشه هایی بر مدار ظاهر اطلاق اطاعت از اولی الامر در آیه وارد نموده است که چون این اطاعت، مقرون به اطاعت رسول خداست، همانند دلالت بر عصمت وی، بر عصمت اولی الامر نیز دلالت دارد. بنابراین از نظر او، اولی الامر به لحاظ کلامی معصومند؛ لیکن مصداق آن تنها اجماع امت است که در اهل حل و عقد جلوه گر خواهد شد. البته فخر رازی مشخص نکرده است چگونه اجماع امت به شورای اهل حل و عقد منحل می شود و یا کاهش می یابد و این ابهامی جدی در دیدگاه اوست. وی ناگزیر، دیدگاه شیعه در این باره را به نقد کشیده است.

بررسی

با آنکه فخر رازی، اولی الامر را شورای اهل حل و عقد می پندارد و آنان را از هر گونه خطا و اشتباهی مصون می داند و در نتیجه، آنان در مقام انتخاب حاکم، گزینه اصلح را انتخاب خواهند کرد و در مقام صدور حکم و فتوا برای اداره جامعه، منطبق با خواست حق تعالی حکم خواهند نمود؛ لیکن این ادعا در مقام ثبوت و اثبات قابل دفاع نیست. علامه طباطبایی بر نظریه فخر رازی اشکال هایی کرده که حاصل آن چنین است:

اولاً، اگر مراد از عصمت، عصمت فرد فرد از اهل حل و عقد باشد، بطلان این امر واضح است و کسی هم آن را ادعا نکرده است و اگر مراد، عصمت اجتماع اهل حل و

عقد از حیث اجتماع آنان باشد، این نیز باطل است؛ چون تصور اجتماع مستقل از افراد، امری اعتباری و ذهنی است و این امر اعتباری نمی‌تواند به واقعیتی به‌نام عصمت متصف شود.

ثانیاً، ممکن است ادعا شود هنگامی که اهل حل و عقد بر حکمی اتفاق نظر داشته باشند، به‌طور طبیعی حکم آنان ملازم با حق و صواب خواهد بود؛ مانند اخبار گروهی از حادثه‌ای که اگر در حد متواتر بود، به‌طور طبیعی اخبار آنان ملازم با حقیقت است؛ لیکن این تقریر نیز ناکافی است؛ چون این ملازمه، اختصاصی به امت اسلام نخواهد داشت و چه‌بسا اهل حل و عقد در تاریخ اسلام بر حکمی اتفاق نظر داشتند و پس از مدتی خطای آن بر ملا شد.

ثالثاً، اگر چنین ادعا شود که هر چند تک‌تک افراد اهل حل و عقد معصوم نیستند و هیأت اجتماعی آنان نیز از عصمت برخوردار نیست، لطف خدا شامل آنان می‌شود و هنگام اتفاق، آنان را از خطا مصون می‌دارد؛ همان‌گونه که از پیامبر خدا(ص) روایت شده که فرموده‌اند: «لَا تَجْتَمِعُ أُمَّتِي عَلَى خَطَا». لیکن این تقریر نیز درست نیست؛ چون در این صورت نباید شاهد خطاها و لغزش‌های اهل حل و عقد در تاریخ مسلمانان می‌بودیم و حدیث مذکور نیز بر فرض صدور آن، درباره اجتماع همه امت اسلام بر امری از امور است؛ نه فقط اجتماع اهل حل و عقد از امت؛ افزون بر آن، اساساً مراد از این حدیث این است که همه امت اسلام بر راه خطا اجتماع نمی‌کنند؛ بلکه عده‌ای در میان آنان یافت می‌شوند که راه صواب را می‌یابند؛ یعنی دائماً عده‌ای در بین امت اسلام هستند که بر حق مشی می‌کنند؛ هر چند اکثریت آنان به خطا روند. (ر.ک: طباطبائی، بی‌تا: ۴/ ۳۸۴-۳۹۳)

البته به‌نظر ما نقد اخیر علامه درباره معنای حدیث مذکور تام نیست؛ چون این روایت - در صورت احراز صدور - در مقام بیان رفع تحییر و ارائه طریق به امت است و معنای یادشده، این طریق را نمی‌نمایاند؛ چون نشان نمی‌دهد آن گروهی که راه

صواب را می‌یابند و بر حق مشی می‌کنند، چه کسانی هستند؟ شاهد این مدعا، تأیید معنای حدیث مذکور در نامه امام هادی(ع) است که اجتماع تمام امت را صواب دانسته‌اند و به آن موضوعیت داده‌اند:

وَقَدْ اجْتَمَعَتِ الْأُمَّةُ قَاطِبَةً لَا اخْتِلافَ بَيْنَهُمْ أَنَّ الْقُرْآنَ حَقٌّ لَا رَيْبَ فِيهِ عِنْدَ جَمِيعِ
 أَهْلِ الْفِرْقِ وَفِي حَالِ اجْتِمَاعِهِمْ مَقْرُونٍ بِتَصْدِيقِ الْكِتَابِ وَتَحْقِيقِهِ، مُصِيبُونَ مُهْتَدُونَ
 وَذَلِكَ بِقَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ، «لَا تَجْتَمِعُ أُمَّتِي عَلَى ضَلَالَةٍ» فَأَخْبَرَ أَنَّ جَمِيعَ مَا اجْتَمَعَتْ
 عَلَيْهِ الْأُمَّةُ كُلُّهَا حَقٌّ... هُمَا أَمْتٌ مِنْ فِرْقَةٍ بَدُونَ اخْتِلافِ نَظَرٍ، بَرِئِينَ مِنْ
 اجْتِمَاعِ دَارِنْدِ كَمَا أَنَّ الْقُرْآنَ حَقٌّ وَشَكِي فِيهِ أَنْ لَيْسَتْ. أَنَّهُمْ فِي اجْتِمَاعِهِمْ
 بِتَصْدِيقِ كِتَابِ اللَّهِ وَحَقَائِقِهَا أَنْ يَقْرَرُوا كَمَا فَرَمُوا، بِرَأْيِ رَاسِطٍ وَهُدَايَتِهِ
 شَدِيدَةٍ. إِنَّ بِهَذَا دَلِيلَ سَخْنِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، «أَمْتٌ مِنْ بَرٍّ، بِبِرَاهِ
 اجْتِمَاعِهِمْ
 لَا يَكُونُونَ». حَضْرَتُ بَا اِئْمَارِ اَمْرَةٍ خَبَرَ دَادَ كَمَا هَرِ اَنْجَهْ اَمْتِ بَرِ اَنْ اِجْتِمَاعِ كُنْدِ،
 حَقٌّ اَسْتِ. (ابن‌شعبه حرانی، ۱۴۲۱: ۴۸۱)

بنابراین در صورتی که تمام امت بر امری اتفاق نظر داشته باشند - همان‌گونه که بر حقانیت قرآن اتفاق نظر دارند - چنین اتفاقی حجت خواهد بود؛ اما نظر شورای حل و عقد با اتفاق نظر امت مساوی نیست. آن ادعا چیزی است و مفاد حدیث، چیزی دیگر.

رابعاً، اگر حقیقتاً برای شورای اهل حل و عقد از این امت، چنین لطف و کرامتی بود، قرآن کریم و پیامبر خدا(ص) به آن اهتمام ویژه نشان می‌دادند و به‌گونه‌های مختلف آن را طرح می‌کردند و در پی آن از شخص رسول خدا(ص) در این‌باره پرسش‌های متعددی صورت می‌گرفت.

افزون بر این مناقشه‌ها، به‌نظر ما اشکال اساسی به نظریه فخر رازی تناقضی است که در دیدگاه او نمایان است؛ چون او که این نظریه را ابداع کرده، اولی الامر را

به اهل حل و عقد تفسیر می‌کند، قول خود را خرق اجماع می‌داند؛ اجماعی که به قول وی، اطاعت از آنان واجب و مخالفت با آن حرام است. وی می‌گوید:

مفسران فریقین تاکنون اولی‌الامر را به چهار گروه تفسیر کرده‌اند؛ خلفای راشدین، فرماندهان سپاه منصوب از ناحیه پیامبر خدا(ص)، عالمان دین‌شناس، و ائمه معصومان؛ چون اقوال امت در تفسیر این آیه، محصور در این وجوه است، قول پنجم در تفسیر اولی‌الامر (یعنی اهل حل و عقد) خرق اجماع است و باطل است. (۱۴۱۱؛ ۱۰/۱۴۴)

آن‌گاه این اشکال را بدین صورت پاسخ می‌دهد:

در واقع قول ما که اولی‌الامر را اهل حل و عقد می‌دانیم، همان قول سوم است که ایشان را عالمان دین‌شناس می‌داند؛ چون اهل حل و عقد همان علما می‌باشند که جملگی گرد آمده‌اند. (همان: ۱۴۵)

اگر اهل حل و عقد همان علمای امت باشند، تاکنون هیچ‌کس ادعا نکرده که همواره عنایتی از ناحیه خدا متوجه اجتماع عالمان می‌شده و آنان را از خطا مصون می‌داشته است. افزون بر آن، این سخن فخر رازی، دیدگاه خودش را نقض می‌کند؛ چون اگر اولی‌الامر علمای امت باشند - همان‌گونه که خود فخر رازی می‌گوید: «آنان تنها در احکام شرعی فتوا می‌دهند و مردم را به دینشان آگاه می‌کنند.» (همان) در این صورت، اطاعت از آنان همان اطاعت خدا و رسول اوست و اطاعتی مستقل که ظاهر آیه بر آن دلالت دارد، نخواهند داشت و خود وی نیز به آن ملتزم نیست. (همان: ۱۴۵) اگر مراد، علمای امت در حال اجتماع باشند - که به آنان اهل حل و عقد گفته می‌شود - آنگاه اجتماعشان موضوعیت دارد؛ هر چند در این صورت، اطاعت از آنان داخل در اطاعت خدا و رسول نیست و مستقل خواهد بود؛

لیکن این قول، خرق اجماع مرکب می‌شود که خود فخر رازی اجماع آنان را مصون از خطا دانسته، مخالفت با آن را روا نمی‌داند.

در مقام اثبات و اجرا نیز نباید از این واقعیت چشم پوشید. اولاً، شیوه تعیین افراد این شورا که ناخواسته در اصل خطاب‌پذیری و سطح عصمت آنان دخالت خواهد داشت، مشخص نیست. ثانیاً، اتفاق نظر اهل حل و عقد در مورد مسائل اجتماعی و اجرایی در این امت، مانند سایر امت‌ها امکان‌پذیر نیست و اگر خوش‌بینانه نگاه کنیم، به ندرت می‌توانیم از نمونه عینی آن نشانی به دست دهیم و الاً هیچ نمونه عینی ندارد.

در پایان بررسی دیدگاه فخر رازی ذکر این نکته لازم است که وی در ذیل آیه: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ» (توبه/ ۱۱۹) نیز براساس همان نظریه کلامی خود که اجماع امت را معصوم دانسته، می‌کوشد عنوان «صادقین» در این آیه را بر آنان منطبق کند. استدلال فخر رازی در اینجا نیز شبیه استدلال وی در آیه اولی‌الامر است. وی از ظاهر این آیه نتیجه می‌گیرد که انسان جائز الخطا که خطاب «اتقوا الله» در آیه متوجه اوست - و الاً دستور آیه به تقوا لغو می‌شد - باید به واجب‌العصمه - که در اینجا با عنوان «صادقین» از آنان یاد شده و به‌طور مطلق و بدون قید و شرط به همراهی با آنان دستور داده شده است - اقتدا کند. بنابراین از یکسو صادقین - به دلیل اطلاق دستور در همراهی با آنان - معصومند و از سوی دیگر باید همیشه در جامعه، معصوم وجود داشته باشد تا پیام آیه در همراهی جامعه با «صادقین» جاودانه بماند. وی می‌نویسد:

نحن نعرف بأنه لا بدّ من معصوم في كلّ زمانٍ إلاّ إنّنا نقول؛ ذلك المعصوم هو مجموع الأئمة وأنتم [أي الشیمة] تقولون؛ ذلك المعصوم واحد منهم؛ ما نیز معتقدیم که باید در هر زمانی معصومی باشد؛ جز آنکه ما می‌گوییم این معصوم

مجموع امت است و شما (شیعه) می‌گویید؛ این معصوم یک نفر از این امت است. (همان، ۱۶/۱۷۶)

اگر فخر رازی که صادقین را اجماع امت می‌داند، آن را به «اهل حل و عقد» کاهش دهد، تمام اشکال‌های مطرح‌شده بر دیدگاه او درباره اولی‌الامر، در اینجا نیز وارد است و اگر آنان را اهل حل و عقد به‌شمار نیاورد - همان‌گونه که در عبارات وی در ذیل این آیه، چنین مطلبی به چشم نمی‌خورد - در این صورت، مطیع و مطاع بر یکدیگر منطبق می‌شوند و خطاب خداوند در آیه که می‌فرماید: «ای مؤمنان! تقوا پیشه کنید...» معنای محصلی نخواهد داشت؛ چون اگر این مؤمنان مورد خطاب، بیرون از اجتماع امت هستند پس هنوز اجتماع امت تحقق نیافته تا عنوان «صادقین» وجود خارجی پیدا کند و مؤمنان با آنان باشند و اگر اجتماع امت محقق شده است، مؤمنان مخاطب در این آیه، جزء اجتماع هستند و معنا ندارد به آنان خطاب شود؛ با اجتماع امت باشید و به اصطلاح تحصیل حاصل است.

بررسی و نقد مناقشه‌های فخر رازی درباره دیدگاه شیعه

دیدگاه فخر رازی که به عصمت «اولی‌الامر» و «صادقین» باور دارد، همسان با دیدگاه شیعه در این زمینه است. از این‌رو وی ناگزیر است برای دفاع از نظریه خود، دیدگاه شیعه را به چالش بکشد؛ در غیر این صورت، ناگزیر خواهد بود همانند شیعه، این دو تعبیر را تنها بر ائمه معصوم تطبیق دهد؛ چون به تعبیر خود وی، برای معصوم در این امت پس از پیامبر(ص) دو مصداق بیشتر نیست؛ یکی اجماع امت از نظر اهل سنت و دیگری ائمه اهل بیت که شیعه باور دارد. اشکال‌های فخر رازی بر دیدگاه شیعه همراه با نقدها و پاسخ‌های آنها بدین شرح است:

۱. اطاعت از اولی‌الامر - اگر مراد از ایشان، امامان معصوم باشند - مشروط به معرفت و امکان دسترسی به آنان خواهد بود؛ چون وجوب اطاعت پیش از معرفت،

تکلیف بیرون از طاقت است؛ لیکن ظاهر آیه اطلاق دارد و مشروط به معرفت و امکان دسترسی به آنان نیست. (رازی، ۱۴۱۱: ۱۰/۱۴۶)

اولاً، شرط معرفت مانند سایر شروط، از قبیل شرط استطاعت برای حج نیست؛ بلکه شرطی عمومی است و تا حاصل نشود، اساساً تکلیفی در کار نخواهد بود؛ چون لزوم معرفت، مقدمه عقلی برای عمل به این امر است، نه آنکه آیه مقید به این شرط باشد. از این‌رو اگر این قید را همواره، در نظر آوریم، تکلیف مطلق (بدون قید معرفت) هرگز پدید نمی‌آید. بنابراین نمی‌توان به اطلاق آیه تمسک کرد و گفت آیه درباره اطاعت اولی‌الامر، مشروط به معرفت نیست.

افزون بر آن، این اشکال بر خود فخر رازی و دیگران وارد است؛ چون اگر مراد از اطاعت اولی‌الامر، اطاعت از اهل حل و عقد باشد، اطاعت آنان نیز مشروط به معرفت است؛ اما آیه اطلاق دارد و مخالف این شرط است. شناخت اهل حل و عقد نیز دشوار خواهد بود؛ به‌ویژه پس از وفات برخی از آنان یا پایان مهلت مأموریت که جمعی دیگر جزء اهل حل و عقد می‌شوند و حکم ایشان به‌دلیل عصمت از گناه لازم‌الاتباع خواهد بود و همین‌طور پس از انقضای مهلت یا عمر، جمعی دیگر معصوم خواهند شد و حکمشان نافذ و عمل به آن واجب است؛ به تعبیر علامه طباطبایی، یکی از ادله عدم امکان دسترسی به امام معصوم در زمان ما سوء اعمال امت اسلام و خیانت‌هایی است که به اختیار خودشان مرتکب شدند تا آنکه موجب غیبت امام معصوم گردیدند. این مانند آن است که امتی پیامبر خودشان را به قتل رسانند، سپس عذر آورند که ما قدرت بر اطاعت از این پیامبر نداریم. (طباطبایی، بی‌تا: ۴/۴۰۰)

ثانیاً، اگر مراد از آن اشکال این باشد که ما امام معصوم را که اطاعتش واجب است، به‌دلیل آنکه خدا و پیامبر به‌طور صریح آنها را به ما معرفی نکرده‌اند، نمی‌شناسیم این ادعایی بدون دلیل است؛ چون در آیات متعدد قرآن مانند «آیه ولایت»، «آیه تطهیر» و... ایشان معرفی شده‌اند و در احادیث نیز مانند «حدیث ثقلین»، «حدیث غدیر» و

«حدیث سفینه» و نیز احادیثی که درباره اولی الامر از طریق شیعه و سنی نقل شده، جملگی اولی الامر را معرفی کرده‌اند و راه عذر را بسته‌اند.

۲. در باور شیعه در هر عصری فقط یک امام معصوم که صاحب ولایت و حاکمیت دینی و سیاسی جامعه باشد، وجود دارد؛ درحالی که لفظ «اولی الامر» در آیه به صورت جمع آمده است و حمل لفظ جمع بر مفرد، خلاف ظاهر خواهد بود. (رازی، همان: ۱۴۶/۱۰)

نظیر این اشکال درباره «آیات ولایت» (مائده/ ۵۵ و ۵۶) نیز مطرح شده که حاصل پاسخ چنین است: در جایی که لفظ جمع در معنای مفرد به کار رود، استعمال لفظ جمع مجازی است و نیاز به قرینه دارد؛ ولی در موردی که لفظ جمع در معنای خودش به کار رود؛ لیکن تنها بر یک مصداق تطبیق شود، استعمال مجازی نیست؛ به عبارت دیگر، باید میان مصداق خارجی لفظ با معنای آن تفاوت نهاد. در قرآن کریم نیز در موارد متعددی لفظ جمع به کار رفته و مصداق آن تنها بر یک نفر تطبیق شده است. (ر.ک: منافقون/ ۸؛ مائده/ ۵۲ و...) در آیه مورد بحث نیز این اشکال در صورتی درست است که بگوییم مفهوم اولی الامر که جمع است، تنها یک نفر می‌باشد؛ اما اگر مفهوم اولی الامر در همان معنای جمع به کار رود و در مصداق خارجی فقط بر یک نفر تطبیق شود، خلاف وضع لفظ آن نیست. افزون بر آن، اطاعت همه امامان معصوم مانند خود پیامبر خدا (ص) برای ما واجب است؛ حتی وقتی از دنیا رفتند، باز هم وجوب پیروی از سنت آنان منقطع نمی‌شود. بنابراین از این نظر، مفهوم اولی الامر در همان معنای جمع به کار خواهد رفت.

۳. اگر مراد از اولی الامر امام معصوم باشد، باید آیه چنین می‌بود: «فإن تنازعتم فی شیء فردوه إلی الامام؛ اگر در چیزی نزاع کردید آن را به امام ارجاع دهید.» (همان: ۱۴۶/۱۰؛ ر.ک: قرطبی، ۱۳۸۷؛ ۵/ ۲۶۱)

در واقع این اشکال به تمام کسانی است که اولی الامر را تنها به مرجع دینی و عالمان دین‌شناس منحصر نمی‌کنند و آن را به مرجعیت سیاسی نیز تعمیم

می‌دهند؛ بنابه قول ایشان نیز باید قرآن می‌فرمود: «فإن تنازعتم فی شیء فردوه إلی الله و إلی الرسول و اولی الامر منکم.»

از نظر شیعه، اولی الامر - که همان امامان معصومند - شؤون گوناگونی دارند. از یک سو آنان مرجع دینی جامعه‌اند و در این بُعد، تفسیر دین و شریعت به عهده آنان است و ایشان مترجم و سخنگوی دین هستند. در این صورت هر آنچه در تفسیر آموزه‌های دین می‌گویند و در حل نزاع‌ها حکم می‌کنند چیزی چیز تبیین احکام کلی تشریحی نیست و اطاعتشان در این مورد همان اطاعت خدا و رسول اوست. از سوی دیگر، آنان مرجعیت سیاسی و حاکمیت جامعه را نیز به عهده دارند و از این بُعد، هر چند تصمیم‌گیری‌ها و شکل حل نزاع‌ها براساس شرایط زمان تغییر می‌یابد، باز هم اطاعت از آنها اطاعت خدا و رسول اوست؛ چون در این جنبه نیز هرگز رأی آنان از خطوط کلی دین که در کتاب خدا و سنت رسول او ترسیم شده است، بیرون نیست و به تعبیر دیگر، داوری آنها در رفع نزاع‌ها مبتنی بر کتاب خدا و سنت پیامبر اکرم (ص) است. بنابراین در هر دو صورت، ارجاع به کتاب خدا و سنت رسول او خواهد بود و آیه نیز نزاع‌ها را به خدا و رسولش ارجاع داده است. شاهد این مطلب، تحلیل امام علی (ع) از مسأله حکمیت است که در موضع حاکمیت سیاسی جامعه، طبق کتاب خدا به حکمیت گردن می‌نهند و آن را رد نزاع به خدای سبحان می‌شناسد. (تهج البلاغه، خ ۱۲۵)

البته از نظر شیعه، امام معصوم در هر دو بُعد مرجعیت دینی و حاکمیت سیاسی، از خطا مبرا است و این بدان معناست که هرگز تفسیر او از دین در بعد مرجعیت دینی، تفسیری انحرافی و خطاگونه نخواهد بود و در بعد سیاسی هرگز از تعالیم کلی دین و خطوط اصلی فراتر نمی‌رود و تنها در حیطه دین تصمیم‌گیری می‌کند؛ بدون آنکه خطای عمدی یا سهوی از او سر زند. اطاعت اولی الامر در حل نزاع‌ها نیز همان اطاعت خدا و رسول اوست و چون اطاعت رسول همان اطاعت خداست، همه اطاعت‌ها به اطاعت خدا باز می‌گردد.

حاصل آنکه چون اولی الامر از ناحیه خود، حق هیچ گونه قانون گذاری و تشریح در دین ندارند و هر چه می گویند و تصمیم می گیرند، همه در دایره دین و بر مبنای احکامی است که از ناحیه خدا و رسول او تشریح شده است، از این رو خداوند سبحان نامی از آنان در رد نزاعها به میان نیاورد. (ر.ک: طباطبائی، همان: ۱۴/۳۸۸-۳۹۰ طوسی، ۱۴۰۲: ۲/۲۲۶)

نتیجه

از دیدگاه شیعه «اولی الامر» (نساء/ ۵۹) و «صادقین» (توبه/ ۱۱۹) به دلایل درون متنی و برون متنی ائمه معصومین هستند و مشروعیت اطاعت از آنان به دلیل نصب و اطلاق اطاعت، دلیل بر عصمت ایشان به شمار می آید.

بیشتر اهل سنت، اولی الامر را با مصادیق متعدد می شناسند و برای مشروعیت دادن به فرمان برداری از آنان با استفاده از ادله بیرونی، قید «عدم معصیت» را در اطاعت از آنان لحاظ می کنند. فخر رازی براساس مبنای کلامی اهل سنت که اجماع امت را معصوم می دانند، ضمن ایرادهایی که به دیدگاه مشهور اهل تسنن وارد می کند، اولی الامر را بر اجماع امت تطبیق می نماید و سپس آن را به شورای اهل حل و عقد کاهش می دهد.

نظریه رازی در مقام ثبوت و اثبات با مناقشه های جدی روبروست؛ از جمله اینکه اگر عصمت برای اجماع امت با تمسک به اطلاق اطاعت از اولی الامر اثبات شود، این امر تمسک به عام در شبهه مصداقیه است که مردود خواهد بود و اگر روایت نبوی «لَا تَجْتَمِعُ أُمَّتِي عَلَى خَطَا» مستند باشد، این دلیل - برخلاف نظر برخی از بزرگان شیعه - قابل قبول است؛ اما در مقام تطبیق بر اولی الامر اشکال های متعددی را به دنبال دارد که از جمله آنها خرق اجماع امت است که خود فخر رازی نیز به آن ملتزم نیست. هر چند وی کوشیده است به این اشکال اساسی پاسخ گوید، راه حل او راه به جایی نمی برد؛ بلکه تناقضی را در دیدگاه رازی پدید می آورد. ایشان در تفسیر آیه ۱۱۹ سوره توبه نیز به همین نظریه گرایش دارد و عنوان «صادقین» را بر اجماع

امت تطبیق می کند؛ اگر فخر رازی آن را به «اهل حل و عقد» تقلیل دهد، تمام اشکال های مطرح شده بر دیدگاه او درباره اولی الامر در اینجا نیز وارد خواهد بود و اگر آنان را اهل حل و عقد به شمار نیاورد و مجموع امت بدانند، مطیع و مطاع بر یکدیگر منطبق شده، چالشی را فراروی نظریه وی به وجود می آورد. به نظر می رسد اگر وی نتواند از نظریه خود دفاع کند، ناگزیر باید دیدگاه شیعه را درباره «اولی الامر» و «صادقین» بپذیرد؛ چون براساس نظریه کلامی وی، پس از رسول خدا(ص) در این امت، بیش از دو مصداق برای معصوم نیست؛ یا اجماع امت و یا ائمه معصومین و چون اجماع امت غیر قابل دفاع خواهد بود، قول به ائمه معصوم تثبیت می گردد.

منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم
۲. نهج البلاغه، ۱۳۸۷، تصحیح صبحی صالح، بیروت.
۳. آلوسی، محمود، ۱۴۱۷، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم والسبع المثانی، بیروت، دار الفکر.
۴. ابن بابویه قمی، محمد (شیخ صدوق)، ۱۳۷۰، عین اخبار الرضا، قم، مکتبه المصطفوی.
۵. _____، ۱۴۰۵، کمال الدین و تمام النعمه، تصحیح علی اکبر الغفاری، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.
۶. _____، بی تا، علل الشرائع، قم، مکتبه الداوری.
۷. _____، ۱۳۶۱، معانی الاخبار، تصحیح علی اکبر الغفاری، قم، انتشارات اسلامی.
۸. ابن جریر طبری، محمد، ۱۴۰۸، جامع البیان عن تأویل آی القرآن (تفسیر الطبری)، بیروت، بی تا.
۹. ابن عقده، احمد، ۱۴۲۱، کتاب الولایه، جمع و ترتیب: محمدحسین حرزالدین، قم، انتشارات دلیل.

۱۰. ابن شعبه حرانی، حسن، ۱۴۲۱، تحف العقول، قم.
۱۱. ابن کثیر، اسماعیل، ۱۴۰۲، تفسیر القرآن العظیم، بیروت.
۱۲. اهوازی، حسین بن سعید، ۱۳۹۹، الزهد، تحقیق غلامرضا عرفانیان، قم.
۱۳. ثقفی، ابراهیم، ۱۴۰۷، الفارات، تحقیق عبدالزهرا الحسینی، بیروت، دار الاضواء.
۱۴. حموی جوینی، ابراهیم، ۱۴۱۵، فرائد السمطين، تحقیق محمدباقر محمودی، قم، مجمع احیاء الثقافة الاسلامیة.
۱۵. رازی، فخرالدین محمد، ۱۴۱۱، مفاتیح الغیب (التفسیر الکبیر)، قم، مکتب الاعلام الاسلامی.
۱۶. زمخشری، محمود، بی تا، الکشاف، قم، نشر ادب حوزه.
۱۷. قطب، سیدمحمد، ۱۴۰۲، فی ظلال القرآن، بیروت، دار الشروق.
۱۸. سیوطی، جلال الدین، ۱۹۸۳، الدر المشور فی التفسیر بالمأثور، بیروت، دار الفکر.
۱۹. شوکانی، محمدبن علی، بی تا، فتح القدير الجامع بین فن الروایة والدرایة من علم التفسیر، بیروت، دار المعرفة.
۲۰. طباطبائی، محمدحسین، بی تا، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، منشورات جماعة المدرسين.
۲۱. طبرسی، احمد، ۱۴۱۳، الاحتجاج علی اهل اللجاج، تحقیق ابراهیم بهادری، قم، اسوه.
۲۲. طبرسی، فضل بن حسن، ۱۴۰۶، مجمع البیان لعلوم القرآن، تحقیق محلاتی و طباطبائی، بیروت، دار المعرفة.
۲۳. طوسی، محمدبن حسن، ۱۴۱۴، الامالی، تهران، مؤسسه البعثه.
۲۴. ———، ۱۴۰۲، التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۲۵. عیاشی، محمدبن مسعود، بی تا، تفسیر العیاشی (کتاب التفسیر)، تصحیح هاشم الرسولی المحلاتی، طهران، المکتبه الاسلامیة.
۲۶. قرطبی، محمد، ۱۳۸۷، الجامع لاحکام القرآن، قاهره، دار الکتب العربی.
۲۷. کلینی، محمدبن یعقوب، ۱۳۸۸، الکافی، تصحیح علی اکبر الفخاری، طهران، دار الکتب الاسلامیة.